

## نامه کارو به یک الاغ

الاغ جون !

من برخلاف کسانی که برای تو تره هم خرد نمی کنند، به تو کلی ارادت دارم .  
به تو ... به نبوغ تو... به فهم همه جانبه تو- به درک اجتماعی تو- به جهان بینی تو .... باور کن کلی ارادت دارم !  
از طرف دیگر به زندگی مرفه تو، به آرامش خاطر تو، به خونسردی تو در مقابل حوادث ، به مهارت تو در خرکردن دیگران ، به قدرت هنرپیشگی تو در تجلی خیریت مصلحت آمیز ... به همه اینها تا سر حد جنون حسادت می ورزم ...  
تصادفی نیست که تصمیم گرفته ام این چنین صمیمانه با تو چند کلامی درد دل کنم ... نه اطلا هیچ تصادفی نیست ...  
دلم می خواست لحظه ای چند خیریت مصلحت آمیز خودت را کنار می گذاشتی ، مرا همچون خودت خر می پنداشتی  
و همانطور ساده و خرکی به دردهای بی درمان من گوش می دادی ...

گوش کن الاغ جون !

عرض کنم به حضور مبارکت که .. ما (بلا نسبت شما ) در این دنیا آدمیم ... نمی دانم چند سال و یا چند هزار سال پیش  
به عنوان اشرف مخلوقات ، صد ها خروار قانون وضع کردیم و بعد برای اجرای این قوانین یکی از فرشتگان، زیادی  
را بدون اجازه خدا ، از آسمان به زمین کشیدیم ... آنوقت ... یک عدد ترازوی فکسنی به دست مبارک آن فرشته دادیم و  
نام آن فرشته بعلاوه آن ترازو را روی هم رفته گذاشته ایم فرشته ی عدالت ...  
من مطمئنم که چنین اسمی هرگز به گوش تو نخورده ... برای اینکه تو هرگز احتیاجی به عدالت نداشته ای .. کما اینکه  
تو خودت را از آن جهت به خیریت زده ای که مبدا روزی از روزها (عدالت) خر شود و از تو انتظار تابعیت داشته  
باشد !

اما ما آدم ها ، ما که می گویند آدمیم – برای این فرشته ساخت خودمان – این فرشته خودمانی ، آنقدر احترام قائل شدیم  
که فرشته، مادر مرده پاک خودش را باخته است .  
از یادش رفته که اصولا برای چه از آسمان خدا ، به زمین بندگان خدا سرازیر شده .. و بالاتر از آن هیچ یادش نیست که  
فلسفه ی آن ترازوی فکسنی که به دستش داده اند چیست؟  
بدتر از همه اینکه چشمهایش را هم بسته ایم، می دانی الاغ جون بسته ایم ، تا هنگام قضاوت دیدگانش با دیدگان هیچکس  
تلاقی نکند .. تا تمنای هیچ نگاه ملتسمی تصادفا او را از قضاوت عادلانه منحرف نسازد ..

الاغ جون !

نمی دانم این فرشته در آغاز کار در کدام قسمت از این کره ی خاک بر سر خاکی فرود آمده؟ اما بهر حال هر جا که  
فرود آمده .. اجداد آدم ها فوراً قالبش را ریخته اند .. آنگاه ... اندکی از رنگ هر یک از ملتها را با بی رنگی آن آمیخته  
اند و سپس کپی های آن را بین هفتاد و دو ملت بطور مساوی تقسیم کرده اند ... تا خدا نکرده هیچ قومی از عدالت بی  
نصیب نماند !  
یکی از آن کپی ها هم بما رسیده ! من مطمئنم که تو هرگز کپی سنگی فرشته ی عدالت را که بر تارک ساختمان وسیعی  
موسوم به کاخ دادگستری میخکوب شده است ، ندیده ای ، حق با توست چون اصلا دادگستری را برای اطاعت کردن

آدم ها ساخته اند! تو که خودت خر خدائی هستی ... دیگر احتیاجی به تجدید ساختمان نداری که گذرت به آن طرف بیفتد ...

الاغ جون !

بمرگ تو نباشد بجان کره های ناز پرورده ات قسم هیچ نمی دانم چند سال است که این فرشته سنگی با آن ترازوی فکسنی - ضامن اجرای عدالت در کشور ماست ، اما تا آنجا که می دانم مدت هاست یعنی سال هاست که دستمال سیاهی که اجداد آدم به چشمان او بسته بودند .. رنگ طلایی به خود گرفته است ... و این موضوع به طور وحشتناکی طومار عدالت فرشته ی زبان بسته را در هم نور دیده، می دانی یعنی چه؟

سال هاست هیچ بنی آدمی از این فرشته خانم سنگی عدالت ندیده نمی دانم از چیست؟

شاید آن نوار طلایی که بجای نوار سیاه به چشمانش بسته اند ... دیدگان این دختر نازنین را کور کرده است من چه می دانم؟ تو که الاغی باید قاعده را بهتر از من بدانی !

الاغ جون !

باور کن این که می گویم چشمان این حیوونکی کور شده - هیچ شوخی نیست ...

من که آدمم هرگز نبوغ شما الاغ ها را ندارم که بتوانم خودم را بحریت بزنم.. از این لحاظ ، متأسفانه پروردگار کمال ظلم را در حق من روا داشته است .. باری چون نمی توانم خود را به حریت بزنم ، طبعاً خیلی از چیزها را خوب می فهمم .. و چون می فهمم کارو بارمان شده تو سری زدن : یکی تو سرخودمان و یکی در میان هم تو سر بخت بدبختی که داریم ..

مپرسی چرا ..؟ خیلی ساده است ، یک مثال مختصر برایت میزنم . بقیه را خودت حدس بزن ....

گوش کن - الاغ جون !

بیست و پنج سال پیش از این ، یکی از ماها ، یعنی یک نفر آدم ( که هیچ کس نبود) در همین کاخی که مقر فرماندهی بی چون و چرای فرشته خانم ملقب به عدالت است به کار مشغول می شود. البته ۲۵ سال پیش از این از خوش شانسی الاغ ها ، آدم ها آنقدر روشن نبودند که بفهمند در این دنیای گرفتار ، آدمیت کمال اشتباه است ، ...

و بنابراین طبعاً نمی دانستند که سعادت سرو کارش فقط با طویله های الاغ هاست و با کلبه ی آدم ها میانه ای ندارد .. نه .. این ها را هیچ نمی دانستند .. و به خاطر عدم احاطه به این قبیل علوم بود که آن آدم ۲۵ سال پیش تصمیم گرفت مثل بچه ی آدم در پیشرفت معنویات آسمانی فرشته خانم بدون هیچ چشم داشت از هیچ کس در کاخ دادگستری خدمت کند ....

25 سال تمام شب و روز شرافتمندانه کار کرد . در عرض این مدت آن قدر مواظب حفظ شرافت خود بود که هیچ متوجه نشد ، کی و چگونه زمان بی مروت جوانی اش را بلعید .. تا اینکه پس از ۲۵ سال یکباره احساس کرد که یک عمر به سلامتی سر مادمازل فرشته ی عدالت شب و روز تحت عنوان زندگی ، تمرین خود کشی می کرده است .. و سپس احساس کرد که تمرین کافی ست!.. خیلی خونسرد اما دل شکسته و عاصی تصمیم گرفت وبا فشار دادن ماشه ی یک طپانچه به تمرین ۲۵ سال خود کشی پایان دهد .

الاغ جون !

آن آدم ۲۵ سال تمام در محلی جان می کند که شب و روز فرشته ی عدالت بر تارک آن مشغول پاسداری است . در

عرض این مدت این فرشته ی اشتباهی حتی یک بار نپرسیده بود که در مورد او و فرزندان بی گناهِش عدالت تا چه پایه اجرا میشود ....

تصورش را بکن ۲۵ سال و هر سال ۳۶۵ روز و هر روز ۴ بار این آدم شرافتمند را دیده بود .. اما درباره سرنوشت او حتی یک بار از او هیچ نپرسیده بود ..

آن آدم ، مرد .. جلوی چشم فرشته ی عدالت مرد. و فرزندان او را - لابد - باز به دست عدالت سپرد .. !  
می دانی الاغ جون ، فرزندان آدم مثل کره های تو صد پدر ندارند که اگر ۹۹ تاشان مرد ، باز یکی شان بالای سر کره ها باشد، فرزندان آدم شیر یک مادر را می خورند و زیر سایه یک پدر بزرگ می شوند ...  
فرزندان آن آدم یتیم هستند ...

الاغ جون !

خوب می دانم که این قبیل فجایع برای شما الاغ ها مسائلی بی اهمیت و زیر پا افتاده است . اما برای آدم ها فریاد آن طپانچه ای که آن مرد شریف را به دیار عدم سپرد به منزله ی طنین ناقوس حقیقتی است که از بیکران فردای انسانی دیدگان فرشته ی بی گناه عدالت را که با نوار طلائی به خوابی اجباری محکوم کرده اند برای همیشه باز خواهد کرد ..  
دیگر عرضی ندارم - قربون تو - الاغ جون .. قربون هر چی خره ...